



چهره‌ای مومن و ماندگار

مصاحبه با دکتر عباس شفیعی

مقدمه

آقای دکتر عباس شفیعی از چهره‌های مومن، صادق، دانشمند، دوست‌داشتنی و ماندگار است. خلوص این استاد و دانشمند ایرانی که حال دیگر چهره‌ای جهانی است، برای تمامی شاگردان ایشان از جمله این حقیر، مثال‌زدنی است. از دکتر شفیعی هر چه بگوییم کم گفته‌ایم و بهترین تعریف برای ایشان این است که دکتر عباس شفیعی، واقعاً دکتر عباس شفیعی است و همین نام کافی است که در برابرش فروتنی کنیم و استادش بنامیم. چندی پیش در تحریریه رازی قرار بر این شد تا یک بار دیگر در محضر استاد حاضر شده و پای صحبتش بنشینیم. مسئولیت کار را آقایان دکتر مجتبی سرکندی و دکتر خیراله غلامی تقبل کردند. ضمن تشکر از قبول زحمت استاد گرامی و همکاران تحریریه رازی، با هم مصاحبه را مرور می‌کنیم.

«سردبیر»

انتهای کوچه دردار آغاز کردم. از دوران بچگی به درس خواندن علاقه زیادی داشتم ولی اشکال این بود که خانواده باسوادی نداشتم، مادر من تربیت قرآنی داشت و پدرم تا حدود ۶ ابتدایی درس خوانده بود و کاسب بود. مادرم علاقه زیادی به تحصیل داشت، زیرا در خانواده‌ای

آقای دکتر تاریخچه‌ای از زندگی خودتان را برایمان بیان فرمایید؟ از دوران بچگی و این که کجا به دنیا آمده‌اید؟ شغل پدر و مادرتان چیست؟ و ... من در سال ۱۳۱۶ در تهران، خیابان ری به دنیا آمدم، دو برادر و یک خواهر دارم. دوره دبستان را در مدرسه ترقی در خیابان ری

بزرگ شده که برای تحصیل علم اهمیت زیادی قایل بودند و مرا بسیار تشویق به درس خواندن می نمود اما کسی نبود که برای رفع اشکال به من کمک کند. طبیعتاً با یک سری مشکلات مواجه بودم و سعی بر جبران این مساله داشتم که عاملی شد تا بتوانم روی پای خودم بایستم.

❖ آقای دکتر آیا تا به حال تجدید آورده اید؟

بله، یک بار در سال سوم ابتدایی از درس ریاضی تجدید آوردم و خیلی ناراحت شدم، مادرم مرا دلداری داد که تجدید مال محصل است. این اولین و آخرین باری بود که من از درسی تجدید آوردم. سلسله مراتب رو به سوی بهبود داشت تا این که وارد دبیرستان شدم و از سال دوم دبیرستان شاگرد خیلی خوبی بودم ولی درس عربی برای من خیلی سخت بود. معلم عربی به نام آقای خواجهی داشتیم که پسر ایشان، همنام من و هم کلاسی ما بود. بالاترین نمره این معلم ۱۴ و مال من و نمره ۱۰ مال پسرش بود. پسر ایشان رفت آمریکا در رشته فیزیک تحصیل کرد و استاد دانشگاه کلمبیا شد. روزگار دبیرستان سپری شد تا به دوره دوم دبیرستان که سال چهارم و پنجم بود، رسیدم. معلم شیمی خوبی داشتیم که باعث علاقمندی من به شیمی شد. من در دبیرستان بدر انتهای کوچه آبشار تحصیل می کردم که مصادف با دوران دکتر مصدق و دوره اعتصابات و شلوغی ها بود. یک روز در این تظاهرات شرکت کردم و روز بعد مرا مدرسه راه ندادند و گفتند باید پدرت را بیاوری که تضمین بدهد تا شما دیگر در تظاهرات شرکت نکنید. من در آن زمان

تقریباً ۱۶ ساله بودم ولی دکتر مصدق را به خاطر آن که یک فرد ملی بود، دوست داشتم. سیستم آموزشی در زمان ما بسیار خشن بود، یک معلم فارسی بسیار بداخلاق داشتیم که بسیاری از دانش آموزان را می زد. خلاصه، دوره دبیرستان پایان یافت که در این دوران من شاگرد اول تا سوم بودم. دبیرستان بدر بیش از ۵ سال نداشت، بنابراین دیپلم را باید در مدرسه دیگری می گرفتم که من وارد مدرسه دارالفنون در خیابان ناصر خسرو شدم. در آنجا یک معلم شیمی به نام آقای کوشا داشتیم - خدا رحمتشان کند - که آدم بسیار فوق العاده و برجسته ای در تدریس بود، ایشان جزوه می دادند و بسیار خوش خط بودند. من هم که سابقه خوبی نسبت به شیمی داشتم، علاقه ام چند برابر شد و در آن سال از شیمی نمره ۲۰ گرفتم. در ضمن، شاگرد اول دارالفنون نیز شدم. پدرم به تحصیل ما توجه نداشت و بیشتر مادرم علاقه داشت که ما درس بخوانیم و ادامه تحصیل بدهیم. من به خاطر درس خواندن، حتی میهمانی هم نمی رفتم. در این مدت همیشه با خود فکر می کردم که برای ادامه تحصیل چه رشته ای را باید پیش بگیرم. در سال ۱۳۳۵ در کنکور شرکت کردم، کنکور در آن زمان نوشتنی بود و من وقتی از در دانشگاه تهران به سمت جلسه کنکور می رفتم، این سیل جمعیتی که برای کنکور می رفتند را دیدم، مرا تحت تاثیر قرار داد و وحشت تمام وجودم را فراگرفت، با این که سئوالات را بلد بودم (در آن زمان سوال ها چهارجوبی نبودند)، نمی توانستم بنویسم و دستم می لرزید، برای همین هم دفعه



عکس ۱- آقای دکتر شفیعی در دوران دبستان

بهترین ریاضی دانان بود و همین پایه ریاضی قوی هم در دانشکده داروسازی و هم در آمریکا نیز در درس شیمی فیزیک بسیار به درد من خورد. در دانشکده داروسازی، همه سال‌ها شاگرد اول بودم. یک رقیب هم به نام خانم دکتر رحیم زاده داشتم که بسیار درس خوان بود. معدل‌های ما به هم خیلی نزدیک بود. در آن زمان امتحان‌های نهایی هر ترم شفاهی و خیلی سخت و بد بود. مرحوم دکتر مقدم داروسازی را تدریس می‌کردند. داروسازی یک کتاب ۲۰۰۰ صفحه‌ای با تعداد زیادی داروهای گیاهی بود و در یک فرمولاسیون ۲۰ تا ترکیب وجود داشت که باید حفظ می‌کردیم. برخی درس‌ها استاد خارجی داشت که از آن‌ها می‌توانم به پروفیسور وی واریوور سم‌شناس اشاره کنم. در بیوشیمی هم یک استاد انگلیسی داشتیم. مرحوم دکتر گاگیگ و دکتر باقدیانس هم از اساتید بیوشیمی ایرانی بودند. امتحان‌ها سالانه و طول دوره داروسازی ۵ ساله بود.

اول رد شدم. سپس، در کنکور دانشگاه علوم شرکت کردم، رشته کارشناسی شیمی قبول شدم. بعضی اتفاقات در زندگی سرنوشت انسان را می‌سازد و همین طور هم شد. سال اول در دانشکده علاوه بر دروس دیگر، دو درس ریاضی و شیمی را خواندم و شیمی و ریاضی من بسیار قوی شد ولی این برای من کافی نبود چون در نهایت، لیسانس شیمی می‌گرفتم و معلم می‌شدم و از تحقیق دور می‌ماندم. به معلمی علاقه چندانی نداشتم و بیشتر دوست داشتم در شیمی تحقیق کنم و در دانشگاه تحصیل نمایم. در دانشکده علوم تحصیلات تا سطح لیسانس بود و بررسی کردم که ببینم چطور می‌توانم ادامه تحصیل بدهم و به این نتیجه رسیدم که داروسازی هم شیمی دارد و هم می‌توان ادامه تحصیل داد. سال بعد در کنکور داروسازی شرکت کردم و شاگرد سوم دانشکده داروسازی شدم.

آقای دکتر از دبستان تا دانشگاه، آیا دوست صمیمی داشتید؟

یک دوست صمیمی داشتم که می‌گفت من می‌خواهم رییس دانشکده پزشکی بشوم. اسمش محمد بود. رشته پزشکی را ادامه داد، دکترای پزشکی گرفت، به آمریکا رفت و همانجا ماند و در قسمت رادیولوژی که آن زمان درآمد خوبی داشت کار کرد و رادیوتراپیست شد.

از دوران دانشکده بگوئید؟

یک استاد ریاضی خوب در دانشکده علوم به نام دکتر هورفر داشتیم که در زمان خودش از

سخت بود، ایشان یک مدل آورد و برای من توضیح داد. خودم با استفاده از مدل و کتاب‌ها درس را دنبال کردم و در همان ترم این درس را A گرفتم و معدلم A شد. فقط همان ۶ ماه اول دولت ایران بورس مرا داد و بقیه مدتی که درس می‌خواندم از بورسیه دانشگاه کلمبیا استفاده کردم و مخارجم هم با دانشگاه بود. در آنجا دو سال اول یک MS گرفتم و سپس PhD خواندم. تز PhD من آنجا در زمینه تعیین شکل فضایی مولکول و کامپیگوریشن دکس کلرفنیر آمین و متیل فنیل دیت بود، می‌خواستم بدانم از نظر فضایی چه شکلی دارد. درس‌هایی که گذراندم با بهترین اساتید آنجا بود، به عنوان مثال برزلو که شیمی آلی پیشرفته را به من درس داد، بعداً رییس انجمن شیمی آمریکا شد، استورک که نابغه شیمی گیاهی آمریکا است و روزنبرگ معلم بیوشیمی من بودند. تنها دانشجویی که با مکانیسم بیوشیمی را برای ایشان توضیح می‌داد، من بودم و از بیوشیمی ۱۰۰ گرفتم. در سال ۱۹۶۸ من ترم را عرضه کردم. جایزه اول تحقیقات پایان‌نامه‌های دانشجویی آمریکا به من تعلق گرفت، زیرا هفت مقاله داشتم و خیلی خوشحال شدم. خواستند مرا به عنوان استادیار در دانشگاه کلمبیا استخدام کنند اما هدف من برگشت به ایران و تعویض سیستم آموزشی بود، چرا که سیستم ما یک سیستم حفظی بود و این سیستم باید تغییر می‌کرد، دوست داشتم به جامعه خودم برگردم و خدمت کنم. من به آن‌ها گفتم شما استاد زیاد دارید. در شیکاگو هم یک سال فوق دکترا خواندم در آنجا هم نزد یکی از اساتید مشهور به نام دکتر جوزف فرید

در آخر سال امتحان می‌گرفتند. معدل من در ترم آخر ۲۰ شد. شاگرد اول بودن برای من مهم بود و همین عاملی برای رفتن من به خارج از کشور شد، چون در آن زمان شاگرد اول‌ها را به خارج می‌فرستادند، اگر اول نمی‌شدم نمی‌توانستم بورسیه بگیرم. من سال ۱۳۴۱ فارغ‌التحصیل شدم. پایان‌نامه من با آقای دکتر لاله زاری و در زمینه سنتز ترکیبات پروپان دیون (شل‌کننده عضلانی) بود. اولین رساله‌ای بود که به صورت مقاله چاپ شد و این مقاله در مجله ژورنال آو هتروسیکل آمریکا به چاپ رسید. به این ترتیب من درجه یک علمی گرفتم. هنگامی که فارغ‌التحصیل شدم، ۳-۲ سالی بود که دولت از فرستادن شاگرد اول‌ها به خارج از کشور طفره می‌رفت، شاگردهای اول دانشگاه‌ها دولت را مجبور کردند که ما را به خارج بفرستند و همین عاملی شد که دوره‌های قبل از ما را هم فرستادند. در آن زمان به خیال خودم خیلی بلد بودم. برای سطح بندی در دانشگاه کلمبیا امتحان دادم، از ۱۰۰، ۹۸ گرفتم. برای من شیمی مقدماتی نگذاشتند و من را سر کلاس شیمی آلی پیشرفته فرستادند. وقتی سر کلاس نشستم، دیدم هیچ چیز درک نمی‌کنم، به مشاور خودم گفتم که شیمی آلی پیشرفته را حذف کنید، اجازه دهید که سر کلاس شیمی آلی پایه بنشینم و یک درس شیمی دارویی و یک درس زبان هم به من دادند. استاد شیمی دارویی همان مشاور من بود، راجع به مولکول در فضا صحبت می‌کرد و می‌بایست بتوان مولکول را در ذهن مجسم کرد. به ایشان گفتم چیزی نمی‌فهمم و تجسم آن برای من بسیار

که یکی از محققان برجسته آمریکا است، مشغول به کار شدم. در سال ۱۹۶۹ به ایران برگشتم.

📌 در زمان دانشجویی ما شایع بود که شما در آمریکا فقط راه خانه، کتابخانه و دانشگاه را بلد هستید، آیا این شایعه درست بود؟

بله عیناً همین طور بود، سالی که من ترم را می گذراندم، خانم به آمریکا آمده بود اما من تا ساعت ۴ صبح در آزمایشگاه مشغول تحقیق بودم و کار می کردم. موضوع پایان نامه من بسیار سخت بود و تعیین شکل فضایی این داروها بسیار دشوار بود. یادم می آید که شاه در آن زمان به آمریکا آمد. ۲۵ میلیون دلار برای تجهیز کتابخانه شیکاگو اهدا کرد که با مخالفت دانشجویان و تظاهرات علیه شاه همراه شد.

پروفسور فرید تعجب می کرد که چرا برای یک کار فرهنگی و خیرخواهانه به شاه گوجه فرنگی می زنند؟ من برای ایشان توضیح دادم که شاه برای تجهیز کتابخانه در آمریکا پول می دهد اما در کشور خود ما دریغ از یک ریال! و به فکر مردم ایران نیست. فرید به من می گفت که در همین جا بمان، اینجا امکانات گسترده است و شما می توانید تحقیق کنید ولی در سیستم ایران این امکان برای شما وجود ندارد. من همان صحبتی را که در دانشگاه کلمبیا کرده بودم، برای او گفتم. من به شیمی و تحقیق خیلی علاقه داشتم. در ایران امکانات کم است ولی برای من مهم نبود. مهم خدمت به جامعه بود. گفتم به ایران برمی گردم و بر حسب امکانات کار می کنم. به ایران آمدم و دیدم عده ای دارند بر روی سلنیوم کار می کنند. من هم شروع به کار

بر روی سلنیوم کردم. از روز اول که به دانشکده آمدم همه درس ها را تدریس کردم. به قول معروف آچار فرانسه دانشگاه بودم. در آن زمان آقای دکتر لاله زاری رییس دانشکده بودند، ایشان بسیار باهوش و باذکاوت بود. ما با هم کار کردیم و موفق شدیم، علت موفقیت ما گروهی کار کردن بود. من، دکتر لاله زاری و دکتر یلدانی از دانشگاه صنعتی شریف بر روی همین زمینه کار می کردیم. صبح تا شب در آزمایشگاه مشغول تحقیق بودیم. من تدریس هم می کردم. البته همان طور که گفتم برخی امکانات اولیه را داشتیم، مثلاً آقای دکتر شرقی کتابخانه خوبی راه اندازی کرده بود و دکتر لاله زاری هم آن کار را ادامه داده بود.

📌 مگر آن موقع ازدواج کرده بودید که خانمتان با شما در آمریکا بود؟

بله، من در سال ۱۹۶۶ ازدواج کردم. خانم من در آمریکا دوره دکوراسیون را گذراند و در این زمینه ایشان در خانواده به دادن نظریه هایی پرداختند. الان ایشان مخصوصاً بعد از انقلاب به طرف قرآن، احکام و دروس حوزوی روی آوردند.

📌 لطفاً تعداد فرزندان و نوه ها و اسم آن ها را بیان بفرمایید؟

نام فرزندان من علیرضا و محمد است. یک نوه هم به نام آرمین دارم.

📌 چقدر طول کشید تا حکم شما را زدند؟ آن موقع - مثل حالا - کسی را در دانشگاه راه

گروه سم‌شناسی که همه رفته بودند فقط یک مربی به نام خانم بدلیانس داشتیم که ایشان هم ازدواج کردند و رفتند. در آن زمان من دبیر شورای آموزش داروسازی تخصصی کشور شدم، به شورا پیشنهاد کردم که سیستم را تغییر دهیم و یک دوره تخصصی راه‌اندازی کنیم اما آن‌ها می‌گفتند ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم چون نیرو کم داشتیم و اگر هم دانشجویان را برای تعلیم به خارج می‌فرستادیم، آن‌ها بر نمی‌گشتند. تصمیم گرفتیم عده‌ای را در همین جا تربیت کنیم و آموزش بدهیم و نام این دوره را تخصص گذاشتیم و از امکانات کل کشور استفاده کردیم، در سم‌شناسی از دانشکده پزشکی و از آقایان دکتر زرین‌دست، دکتر بلالی، دکتر دهپور و چند نفر دیگر استفاده کردیم، دوره را راه‌اندازی کردیم. تعدادی دانشجو گرفتیم و الان گروه سم‌شناسی ما یکی از قوی‌ترین



عکس ۲- آقای دکتر شفیعی در حال جمع‌آوری یکی از گیاهان دارویی

نمی‌دادند تا یک تحول دانشگاهی ایجاد و رییس دانشگاه عوض شد. استاد رضا به جای دکتر اقبال به دانشگاه آمد و گفت من می‌خواهم نیروی جوان به دانشگاه تزریق کنم. به همین دلیل، شانسی استخدام شدم. من را با عنوان استادیار استخدام نکردند. من معلم دانشگاه یا lecturer شدم. فکر این حرف‌ها نبودم که به من چه می‌گویند. فکر و ذهنم این بود که یک سیستم ایجاد کنم. درس‌ها را در مسیر فهمیدن و نه حفظ کردن قرار دادم. خوشبختانه در رشته شیمی و در رشته‌های دیگر سیستم عوض شد. به این ترتیب تا زمان انقلاب طی شد. معلمی در دانشگاه هم‌ردیف استادیاری بود و مدتی بعد به من عنوان دانشیار را دادند (دوره استادیاری در آن زمان ۴ سال بود). من ظرف دو سال ۴۰ مقاله داشتم و جوان‌ترین دانشیار بودم. بالاترین تعداد مقاله را داشتم. بعد هم که استاد شدم، در دوران انقلاب تقریباً همه اساتید رفتند. آن زمان ۷۲ نفر عضو هیات علمی داشتیم. روسای دانشکده بعد از دکتر لاله‌زاری یعنی پس از انقلاب، دکتر فرسام، دکتر کوشک‌آبادی و دکتر ایزد دوست بودند و همیشه به من می‌گفتند که شما رییس دانشکده شوید. من هم می‌گفتم من محقق هستم و باید در آزمایشگاه کار کنم. در سال ۱۳۶۵ می‌خواستند از بیرون دانشکده کسی را به عنوان رییس دانشکده انتخاب کنند، چون هیچ‌کس زیر بار ریاست دانشکده نمی‌رفت. آنجا بود که دیگر به غیرت من برخورد و این مسئولیت را به عهده گرفتم. در همین زمان، اعضای هیات علمی دانشکده کم شده بود، در

گروه‌ها است. آقای دکتر غلامی از خارج آمدند، تصمیم گرفتیم که گروه بالینی را در همین جا راه‌اندازی کنیم. زمانی که من به کانادا رفته بودم و این دوره را بررسی می‌کردم، دیدم فقط یک استاد بالینی دارند. من هم به دکتر غلامی گفتم همین شما یک نفر برای راه‌اندازی این دوره کافی هستید و ایشان با کمک خانم دکتر حاجی‌بابایی شروع به کار کردند و امروز یک گروه بالینی خوب داریم.

اولین استاد الگوی شما که بود؟ و چه خصوصیتی داشت؟

اولین استاد الگو و نمونه من آقای دکتر هورفر بودند. از خصوصیت مهم ایشان تسلط خوب در علم ریاضی بود، ایشان خیلی خوب مسایل را حل‌اجی می‌کردند و معلومات خوبی داشتند ولی اشکالشان این بود که نمی‌توانستند خوب مسایل را انتقال دهند. اساتید دیگر ما به علت حفظی بودن مطالب زیاد مورد توجه نبودند. نمونه خوب دیگر برای من آقای دکتر لاله زاری بودند که هم خوب تدریس می‌کردند و هم صاحب علم بودند.

پیش‌بینی شما برای ۱۰ سال آینده دانشکده چیست؟ چه تحقیقاتی باید در اولویت باشد که بتواند فکر خدمت به جامعه را در اولویت قرار دهد؟

اساس موفقیت بر اساس برنامه‌ریزی درست و صحیح و دقیق می‌باشد. در این صورت است که اگر برنامه ادامه پیدا کند، موفقیت ۱۰۰ درصد می‌شود. پیش‌بینی من این است که ۱۰ سال آینده

از امسال بهتر خواهد بود و این هم به خاطر آن است که تحقیقات زیاد و خوبی در زمینه بیوتکنولوژی، داروسازی و ... ایجاد گردیده است. یک سیستم تحقیقاتی درست آن است که بتواند همگام با پیشرفت دنیا ما را هم به پیشرفت برساند، به شرط این که نیروهای مستعد، کارآمد، جوان، توانمند، باپشتکار و بااستعداد را به کار بگیریم تا بتوانیم سیستم جدید و خوبی را به آنان القا کنیم. باید ایده‌های خوب و نیروهای جوان وارد دانشگاه بشوند. البته، جوان با استعداد نه بی‌استعداد. با برنامه‌ریزی می‌شود سیستم‌های غلط را در زمینه‌های مختلف تغییر داد. مدیریت و تغییرات در سیستم آموزشی برنامه‌ریزی می‌خواهد. کسانی که می‌توانند فکر خوب داشته باشند و ارابه دهند که آدم‌های با استعدادی باشند. با خوش‌بینی و توکل و کمک از خداوند می‌توان این کار را انجام داد.

اگر شما تمام قدرت‌های اجرایی و تمام بودجه لازم برای انجام این امر را داشتید در کدام قسمت تحقیقات در این دانشکده سرمایه‌گذاری می‌کردید که برای کشور بهتر باشد؟

تمام رشته‌های داروسازی باید پیشرفت بکند ولی اهم و فی‌الاهم دارد. عمده بودجه باید در بیوتکنولوژی صرف شود. داروسازی باید پیشرفت کند تا بتوانیم داروهای بهتری بسازیم. باید رشته‌های جانبی را کمک و تقویت کرد. همه رشته‌های داروسازی به هم مرتبط هستند و اگر یک رشته تقویت شود، بقیه نمی‌توانند همین‌طور باقی بمانند. نباید فقط

تعداد متعادل باشد و برای جذب نیرو باید مراکز تحقیقاتی نانو تکنولوژی، دارورسانی، علوم دارویی و گیاهان دارویی ایجاد کرد. در این مراکز باید نیروهای جوان، مستعد و کارآمد را به کار گرفت و استخدام کرد. کار فعلی‌ها می‌بایست از قبلی‌ها بهتر باشد.

❖ در همه دنیا محققان در کارخانه‌ها جمع هستند ولی محققان ما در دانشکده‌ها هستند. چرا؟

مشکل عمده مملکت ما این است که تحقیق و پژوهش در جامعه ما جا نیفتاده است و علت عقب ماندگی صنعت ما هم همین است. حقیقت این است که در صنعت ما پژوهش در سطح بالا ایجاد نشده و انجام نگرفته است. وقتی یک صنعت محقق نداشته باشد، چه طور می‌تواند پیشرفت کند؟ اخیراً زرمه‌هایی است که صنایع به تدریج دارند این را می‌فهمند که اگر ما محققان درجه یک نداشته باشیم، نمی‌توانیم در صنعت پیشرفت کنیم. متأسفانه، خیلی دیر است یعنی ما داریم وارد تجارت جهانی می‌شویم و تا ۵ یا ۱۰ سال دیگر اگر به پای آن‌ها نرسیم تمام صنایع ما از دست می‌رود. در این شرایط بین‌المللی، صنایع ما نمی‌توانند پایدار بمانند. وقتی وارد تجارت جهانی بشویم، ۱۰-۵ سال مهلت داریم که خودمان را به سطح آن‌ها برسانیم و بعد درها باز می‌شود. حال در این زمان باید مدیرعامل یک صنعت برای ۱۰ سال آینده فکر بکند تا بتواند صنعت را نجات دهد. مثلاً در صنایع دارویی هند، پاکستان و چین تعداد زیادی PhD مشغول کار هستند. در کارخانه سیپلای هند بالای ۱۰۰ نفر محقق کار

یک گروه را تقویت کنیم. باید کل را گرفت و همه را تقویت کرد. تا بتوان با هم جلو بروند و به ثمر برسند.

❖ شما پایه‌گذار تمام رشته‌های تخصصی داروسازی بوده‌اید و در دبیرخانه چندین سال زحمت کشیده‌اید. البته، اساتید دیگر هم کمک کرده‌اند. از دیدگاه شما چه رشته‌های جدیدی در ۱۰ سال آینده بهتر است که ایجاد بشوند؟ یا لازم است که ایجاد گردند؟

در هر قسمت ما تحولات زیادی را ایجاد کرده‌ایم، چون نیاز آن روز بوده است. به عنوان مثال، توسعه گروه کنترل در ۱۵ سال آینده نیاز می‌باشد. در داروسازی، کینتیک و دارورسانی خودشان گروه بزرگی می‌گردند و بعدها جدا می‌شوند، همیشه نمی‌توانند در یک گروه بمانند. هر گروه جدید شامل انشعابات و زیرشاخه‌هایی می‌گردد. مثلاً پروتئین‌ها یک شاخه جدیدی در داروسازی هستند. رشته‌های جدید معمولاً از رشته‌های قدیمی منشعب می‌شوند. بنابراین، رشته‌ها از گروه فعلی انشعاب می‌گردند و گروه‌های جدیدی از آن‌ها به وجود خواهد آمد.

❖ فکر می‌کنید در ۱۰ سال آینده چند نفر هیات علمی خواهیم داشت؟
با روند فعلی، حدود ۶۰ نفر.

❖ بر اساس نیاز چند نفر باید باشند؟
به اعتقاد من ۶۰ نفر خوب است. ما نمی‌خواهیم انبوهی از افراد ایجاد کنیم که این‌ها شغل نداشته باشند و بیکار باشند. بنابراین، باید

می‌کنند و بالای ۵۰ نفر از این‌ها فوق لیسانس هستند و همین امر است که صنعت آن‌ها پیشرفت می‌کند و بیشتر فرمولاسیون آن‌ها در کشور ما به فروش می‌رسند، در حالی که سال‌ها قبل از آن زمانی که شرکت سیپلا ایجاد شود، ما تولیدارو و داروپخش را داشته‌ایم. نظر اینجانب این است که کارخانجات ما برنامه‌ریزی خوبی نداشته‌اند و فقط فکر سود سالانه بوده‌اند نه دنبال فرمولاسیون بهتر.

❖ یکی از گله‌هایی که داروسازان از دانشکده داروسازی - به خصوص خود شما دارند - این است که در صحنه Community Pharmacy حمایت نشده‌اند؟ آن‌ها می‌گویند در رشته تخصصی خوب کار کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند ولی چشم‌عنایتی به ما داروسازان که در صحنه کار می‌کنیم نداشته‌اند؟ ۹۰ درصد محصول دانشکده داروسازی پشت پیشخوان داروخانه قرار می‌گیرند و بقیه در سطح شرکت‌ها و کارخانه‌ها. چرا این تصور هست و ایجاد شده است؟

من نظر آن‌ها را نمی‌دانم، من فقط ایده را داده‌ام، برنامه‌ریزی را یک گروه دیگر انجام می‌دهد. کسی که ایده می‌دهد نمی‌تواند نظر خود را القا کند. ایده من این بوده که حدود ۹۵ - ۹۰ درصد از داروسازان به داروخانه‌ها می‌روند. باید برنامه‌ای طراحی کنیم که شخص در داروخانه بتواند از آن استفاده کند. اساتیدی که در این برنامه‌ریزی دخالت دارند، علمی هستند و به صورت اجرایی کار نکرده‌اند، آن‌ها می‌گویند تمام دروس را باید به دانشجوی درس

داد اما نظر من این است که ما باید دروسی را که در اجتماع به درد جامعه و محیط کار می‌خورد را به دانشجوی یاد دهیم، نه چیزی را که هیچ کارایی برای یک فارغ‌التحصیل نداشته باشد. این ایده من از روز اول بوده است. دوستان دانشگاهی به دلیل داشتن فکر دانشگاهی دنبال این نیستند که ببینند این‌ها کجا باید کار بکنند. این‌ها می‌خواهند بگویند که یک فارغ‌التحصیل باید این توانایی را داشته باشد تا بتوانند در هر جا و هر مکان کار بکنند. این فکر درست نیست ولی از یک طرف باعث می‌شود که اگر جوانی از داروخانه زده شد و خواست برود در صنعت کار کند بتواند چون توانایی لازم را دارد. ما الان موارد متعددی داریم و بعد از مدتی که پیش ما برمی‌گردند می‌گویند از کار داروخانه زده شدیم. پول نمی‌خواهیم، رضایت شخصی می‌خواهیم خوب اگر ما او را با آن ایده تربیت کرده بودیم او دیگر نمی‌توانست جای دیگری برود اما حالا می‌تواند برود در صنعت و یا جای تحقیقاتی دیگر کار بکند یا یک دوره PhD بگذراند.

❖ آیا داروخانه‌ها می‌توانند یک جای علمی باشد که به درد مردم بخورد؟

بله می‌تواند باشد، چون ما الگو داریم. در خارج از کشور داروساز کمک‌کننده است و از علمش استفاده می‌کند. متأسفانه، نمی‌دانم چه فرهنگی در جامعه ما است که داروسازان از علمشان استفاده نمی‌کنند. نمی‌گویم همه بلکه اکثریت. متأسفانه، آن قدر فکر مشکلات داروخانه‌داری هستند که فکر خدمت‌رسانی به

ایجاد شود. داروسازی بیمارستانی مربوط به ۱۰ سال آینده است. گروه بالینی هم باید یک نفر را پیدا کند که داروسازی بیمارستانی خوانده باشد. این فرد را به عنوان هسته بگیرند و از وجود او استفاده کنند و به او کمک کنند تا همه با هم موفق شوند، چون در بیمارستان‌های ما به این مورد نیاز است. داروساز بیمارستانی بساعت می‌شود که مصرف داروها در بیمارستان‌ها کم شود.

❖ تاکنون چند مقاله چاپ شده دارید؟

از ابتدا تا حال، ۲۶۵ مقاله چاپ شده دارم.

❖ مشخصات و فکر رییس بعدی دانشکده

داروسازی باید چه باشد؟

یک فردی که مدیر، محقق و شاخص، اهل تحقیقات و پیشرفت علمی در دانشگاه باشد. به عبارت دیگر، یک فرد دانشگاهی که از همه نظر کامل است.

❖ چند نفر با این خصوصیت داریم که راحت

بتوانیم سکان دانشکده را به دست آن‌ها بدهیم؟ چند نفری در این دانشکده هستند که من برخی از آن‌ها را به دیگران معرفی کرده‌ام و فکر می‌کنم که این کفایت و لیاقت را دارند.



عکس ۳- آقای دکتر شفیعی در مراسم حج

مردم را نمی‌کنند. در صورتی که داروخانه مکانی برای خدمت‌رسانی هست. داروخانه یک چرخه بین پزشک، داروساز و پرستار است. اگر این سه نتوانند با هم کار بکنند این چرخه درست در نمی‌آید.

❖ شما خیلی کمک کرده‌اید تا داروسازی بالینی

به راه بیفتد. به حمدا... موفق هم بوده‌اید. تاکنون بیش از ۲۰ نفر هم در این رشته فارغ‌التحصیل شده‌اند و الحمد... این مساله هم ادامه دارد. داروسازی بیمارستانی چیزی هست که نه گروه داروسازی بالینی توانسته است روی آن وقت بگذارد و نه واقعاً می‌تواند این کار را انجام دهد. در ضمن، این رشته می‌تواند ۲۵۰۰ - ۲۰۰۰ داروساز را جذب بکند و آن چرخه داروساز و پزشک و پرستار را جایی که نیاز هست، تکمیل کند. چه سیستم‌هایی باید کمک کنند تا این رشته راه اندازی شود؟

در رشته بالینی باید داروسازی بیمارستانی